http://www.kanoonm.com/2161

خانواده، چالش چپ در مبارزه علیه سرمایه داری مردسالار!

(از سلسله مقالات سمینار رابطه ی جنبش زنان و جنبش کارگری)

منیژه

در آغاز باید خوشحالی خود را از این که چنین جمع هایی شکل گرفته اعلام کنیم و از دوستان کارگر که زحمت این نشست را به عهده گرفتند سپاسگزاریم. مسلماً این نشست فقط قدمی کوچک ولی اساسی برای نزدیکی جنبش های گوناگون خواهد بود.

به قول مارکس، برای رمزگشایی علمی از مسائل گوناگون باید به شرایط عینی و واقعاً موجود توجه کرد و به قولی در شرایط کنونی ایران و جهان بدون نزدیک شدن به جنبش های هر دم فزاینده ای چون جنبش زنان/ جنبش ضد نژاد پرستی/ جنبش ضد جنگ و محیط زیست و... نمی توان ادعای مبارزه علیه ساختار سرمایه داری را داشت.

در این میان قاعدتاً جنبش زنان هم با گرایشات متنوع، در شرایط کنونی ایران حرف هایی برای گفتن یافته و بنا دارد با همبستگی با جنبش کارگری/ با حفظ استقلال خود/ در هر مرحله ای همکاری فکری و عملی مناسب را داشته باشد.

هر آنچه که اینجا مطرح می شود فقط در حد طرح نظرات است و قاعدتاً نظر همه دوستان زن حاضر نخواهد بود.

عنوان اصلی بحث من«خانواده» است.

اگر از هر کدام از ما سوال شود که خانواده را چگونه می بینیم و نسبت به آن چه احساسی داریم، حتما جواب ها یکسان نخواهد بود. بیشتر مردها خانواده را جای گرم و نرم و محلی برای استراحت و تجدید قوا و رفع نیازهای جنسی و... می بینند.

آنها معمولاً از خانواده من، خانم من، فرزندانم، مبل و تلویزیون و ماشین و مسواکم... احساس مالکیت خود را بیان می کنند. مالک خانواده همیشه مرد است و بقیه "چیزها"متعلق به او.

اما زنان، خانواده را مایملک خود نمی بینند. خانواده "جایی" است که باید با لباس عروسی به آن وارد شد. بچه زایید و بزرگ کرد و به جامعه تحویل داد. آشپزی کرد، به درس بچه ها رسید، دکتر و درمانشان را فراهم کرد و از سالمندان مراقبت کرد. و خلاصه همسر نجیب و فداکار و خانه دار نمونه بود، بعد هم با کفن سفید به زیر خاک رفت!!.

دوستی می خواست ازدواج کند از قضا "چپ" هم بود. دوست دخترش به او گفت: من نمی خواهم بچه بزایم.کار آشپزی و رفت و روب هم نمی کنم. لباس شستن هم وظیفه من نیست. از سالمندان فامیل هم نگهداری نمی کنم.

دوست ما در جوابش گفت: ببخشید، پس من چرا می خواهم زن بگیرم؟؟!!

این مکالمه تناقضی را آشکار می کند مبنی بر این که جنبش چپ در ایران و البته در خیلی از نقاط جهان هنوز بحث نظری و عملی مشخصی در رابطه میان"سرکوب زنان" و پدیده "خانواده" برقرار نکرده و سهواً یا عمداً از دخول به این حوزه بسیار مهم دوری گزیده است.

خانواده ازلی نبوده و ابدی هم نخواهد بود. حل این معضل را هم نمی توان به انقلاب سوسیالیستی موکول کرد. از درون همین نظام سرمایه داری جوانه های رهایی زنان ازقید سرمایه زده خواهد شد.

اما تاریخچه مختصر خانواده و طرح نظرات انگلس و...

تا دهه ۱۹۶۰ چیزی به نام تاریخ خانواده وجود نداشت. تمام تاریخ نگاری موجود بر وجود فقط یک نوع خانواده آن هم بورژوایی آن تأکید داشتند. انگلس، با تحقیقات بی نظیر ***هنری مورگان***، انقلابی در تاریخ اجتماعی به وجود آورد.

منشاءمالکیت خصوصی، خانواده و دولت:

انگلس با بررسی روند تغییرات شیوه تولید از کمون های اولیه تا جامعه مدرن، مدلی برای ایجاد انواع خانواده و تغییرات در آن را طرح ریزی می کند. نظیر انقلابی که داروین در زمینه زیست شناسی و تکامل انجام داد. در دیدگاه انگلس، این تغییرات که در مناسبات تولید و شکل گیری مالکیت خصوصی اتفاق افتاد، کمر به نابودی کمون های اشتراکی اولیه بست و همراه با آن زنان از جایگاه مناسب و برابر با مردان به موقعیتی فرو دست رانده شدند.

انگلس می گوید: خانواده در اساس یک واحد مالی است و به سبب پیدایش آغازینش همواره به یک اندیشه وابسته بوده است؛ حفظ دارایی ها و تداوم مالکیت خصوصی.

و همچنین ادامه می دهد: « گرچه عامل تعیین کننده در تاریخ – در مرحله نهایی- شیوه تولید و بازتولید است اما این خود خصلتی دوگانه دارد: از یک سو تولید ابزارها و کالاهای زیست مایه مانند غذا، پوشاک، سرپناه و... و از سویی دیگر تولید خود انسان ها یعنی؛ زادِولد. تبعیت زنان از مردان به سپهر اقتصادی گره می خورد. با ایجاد مالکیت خصوصی، شیوه مساوات طلبانه اولیه نابود می شود و شکست تاریخی زنان رقم می خورد.» باید در همین جا به این نکته اشاره کرد که در دیدگاه انگلس بحث تولید خود انسان ها و نقش آن در چرایی فرو دستی زنان کلاً مهجور واقع شد و اهمیت چندانی نیافت. بعدها بخشی از زنان فمینیست روی این نکته متمرکز شدند و رویکردی جدید به آن نشان دادند (رادیکال فمنیست ها). اما مارکس چگونه رویکردی به زنان داشت؟

بررسی دیدگاه های مارکس در خصوص مسئله خانواده به ما کمک می کند که ساختارها، فرآیندها و تناقض هایی را که در جامعه سرمایه داری، شالوده ستم بر زنان نامیده می شوند، بیشتر بشناسیم و در اندیشه کردن به"خانواده" شیوه تولید و بازتولید نیروی کار و نحوه کنترل آن را به درستی مورد توجه قرار دهیم. با این که مارکس اثر خاص و مشروحی درمورد ستم بر زنان و خانواده ننوشته اما کار او منبعی از بینش های روش شناختی و نظری ضروری را در این حیطه در دسترس قرار می دهد.

مارکس رهیافت طایفه مداری انگلس را می پذیرد، گرچه در وجوهی با او اختلاف نظر دارد اما معتقد است طایفه زمان درازی مقدم بر خانواده بوده است. هنگامی که خانواده از فروپاشی نظام طایفه ای بیرون زد، اشکال چندگانه ای از سلطه را دارا بود.

سلطه اقتصادی- فرهنگی- اجتماعی

مارکس می گوید: در خانواده پدرسالار، پدر خانواده هم برده داری و هم سرفداری را مورد استفاده قرار داد. خانواده درون خود اما به صورت کوچک، تمامی تضادهایی را دربرگرفت که بعدها به طور گسترده در جامعه و دولت آن تکامل یافت.

مارکس می گوید: برای بیان چگونگی تسلط مردان بر زنان، باید به بستر تاریخی شان بنگریم. این به معنی بررسی ریشه ها، روزشمار تغییراتی مانند تقسیم جامعه به عرصه عمومی و خصوصی، طبقه بندی شغل و... نیست، ابتدا باید روشن کرد که شرایط امکان وجود تحکیم این مناسبات در یک شیوه تولید خاص چه بوده است؟ در مرحله بعد لازم است آن دسته از فرآیندهای تاریخی که شکل مناسبات تولید آن را ایجاد می کند، بررسی شود.

شیوه تولید، شکل بازتولید را تعیین می کند مثلاً؛ امکان این که تعدادی از خانواده ها در جامعه ای که مبتنی بر مالکیت خصوصی است می توانند در اموری مانند نگهداری از فرزندان یا غذا خوردن و... با هم اشتراک مساعی کنند ولی بعید است اموال ودارایی های خود را نیز به اشتراک بگذارند یعنی؛ در نهایت خانواده به عنوان یک نهاد مبتنی با ساختار طبقاتی سرمایه داری و مالکیت خصوصی با آن همپوشانی دارد. اما آنچه که از اصول اعتقادی مارکس کمتر مورد توجه قرار گرفته که اتفاقا مهمترین آن هم است، بحث "روش شناختی" اوست.

روش شناختی مارکس کمک می کند که در درک مسئله فرودستی زن، پدیده های روانشناختی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی موشکافی شوند.

کلیشه سازی های اجتماعی، جداسازی جنسیتی، کارخانگی، انقیاد زنان به وسیله مردان در خانواده و نهادها و احزاب و گروه ها همگی در چارچوب فهم رابطه هستی شناختی و دیالکتیکی و ماتریالیستی و روش شناختی اوست. با توجه به این اصل است که باید پرسید چه عاملی در کمون های نسبتاً مساوات طلبانه اولیه وجود داشت که درکنار انباشت تولید، زنان را به جایگاه "جنس دوم" فرو نشاند؟

با این تفاصیل رویکرد چپ در حوزه زنان طیف بسیار گسترده ای را شامل می شود از فمنیست های مارکسسیت وسوسیال فمنیست ها تا آنارکوفمنیست ها ورادیکال ها. بخشی که با برداشتی ارتد کسی از مارکسیسم رهایی زنان را موکول به برقراری جامعه سوسیالیستی می کنند تا آنانی که دو طبقه جنسی را به جای دو طبقه اقتصادی (کارگر وسرمایه دار) موتور محرکه انقلاب رهایی انسان می دانند.

در زمان کوتاه نمی توان به همه آنان پرداخت و حتما فرصت های دیگری لازم است.

انتقادی که از سوی فمینیست ها مطرح است مربوط به عدم توجه و پیگیری بر همان نکته "بازتولید انسان" یا زادِولد است. ***شولامیت فایرستون*** در دیالکتیک جنسی مدعی شد که مردسالاری یا فرودستی زنان از نابرابری جنسیتی میان زن و مرد سرچشمه می گیرد.

بررسی نقش تولید مثل زنان، این فمینیست ها را بر آن داشت که با نگاهی فمینیستی در نظریه ماتریالیسم تاریخی مارکس و انگلس بنگرند.

به گفته فایرستون، مارکس و انگلس به درستی مبارزه طبقاتی را نیروی محرکه تاریخی معرفی کردند اما از چیزی که او آن را "طبقه جنسی" نامید، غافل ماندند.

فایرستون به عنوان یک فمنیست رادیکال معتقد است نگاه مارکس صرفا اکونومیستی بوده چرا که قبل از تفکیک طبقات اقتصادی، تفکیک طبقاتی جنسیتی صورت گرفته است. فایرستون به جای تولید، مناسبات بازتولید را نیروی محرکه تاریخ می پنداشت یعنی؛ تقسیم در جامعه به دو طبقه زیستی متمایز برای تولید مثل و پیکار این دو طبقه برای کنترل باروری، ازدواج و بچه داری. او معتقد بود که:

"نخستین تقسیم کار برمبنای جنس، مبنای پیدایش نظام طبقاتی (اقتصادی- فرهنگی) شد". این نحله از فمینیسم بیان می کند، همان طور که مزدبگیران برای کنترل ابزار تولید باید مبارزه کنند، زنان نیز باید برای نابودی نظام طبقاتی جنسی، مهار ابزار تولید مثل را در دست بگیرند.

فایرستون درضمن معتقد بود که سرمایه داری از تقسیم کار طبیعی بین زن و مرد بهره می برد. چگونه یک نظام طبقاتی و به خصوص سرمایه داری از موقعیت زنان به عنوان تولیدکنندگان انسان بهره می گیرد؟ به عبارتی دیگر نقطه اشتراک فمینیست های رادیکال و مارکسیست ها در بهره برداری نظام سرمایه داری از نهاد خانواده قابل توجه است. تولید مثل، کار خانگی، بازپروری نیروی کار و محل آسایش و آرامش، مکانی برای مصرف نیروی کار ارزان است؛ کار خانگی زنان و بارداری که به وسیله نهادهای قدرت کنترل می شوند، فرهنگی که بازسازی می شود تا کلیشه های جنسیتی حفظ شوند و تداوم داشته باشند، فرهنگی که مبنای مالکیت فردی و توارث را توجیه می کند. خانه به مکانی تبدیل می شود که زنان ضمن تولید و بازتولید نیروی کار، مصرف کنندگانی را برای دنیای سرمایه داری ایجاد می کنند. در واقع بازار سرمایه داری را از دو سو گرم می کنند. اگر زنان تولید مثل نداشتند، نیروی کار برای فروش و عرضه در بازار به وجود نمی آمد و اگر فرهنگ مصرف گرایی در خانواده نبود، کالاها به اشکال مختلف،بازاری برای مصرف نداشت، اما شکل گیری وتثبیت این پروسه بدون کنترل و خشونت عرفی و شرعی و قانونی! نسبت به زنان درخانواده ممکن نیست.

انواع خشونت ها در خانواده و در جامعه پیرو همین اصل هر دم شدیدتر واشکال پیچیده تری به خود می گیرد.

خشونت خانگی، تنبیه فیزیکی، روانی و اقتصادی

خشونت قانونی، اجبار به ازدواج، کنترل رابطه جنسی به وسیله مرد، حق باروری، سقط جنین، سنگسار

خشونت فرهنگی، هرزه نگاری، معیارهای زیبایی زنان، جراحی، مدیسم و... .

پی یر بوردیو اشاره خوبی در رابطه با جوامع طبقاتی ونقش فرو دستی زنان عنوان کرده است. او معتقد است که

سه نوع سرمایه داریم: فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی؛ اینها قابل تبدیل به هم هستند.

در سرمایه فرهنگی موضوعاتی مانند بدن، زبان و کلیشه های جنسیتی تحت نظام مردسالار طراحی و عرضه می شوند. به عبارتی دیگر خصلت، ذاتی نیست بلکه برآیند امتیازاتی است که انسان در این سه حوزه کسب می کند. زنان در هر سه حوزه سهم پایین تری دارند.

این سه موضوع در رابطه با قدرت جاسازی می شوند و رابطه بین تولید مثل طبیعی و اجتماعی بازسازی می شوند. خصلت، برآیند امتیازات فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی است که اعمال یا ادراکات و رفتارهایی را جا می اندازند، بدون این که قانونی یا فشاری برای اجرای آنها درنظر گرفته شود یعنی؛ ادراکات و اندیشه های افراد جامعه به شکلی رهنمون می شود که تصور می رود که همه انگاره های موجود "طبیعی"،"ازلی" و "ابدی" هستند.

پدیده ای مانند "خانواده" آن قدر عادی جاسازی می شود که سازگار و مطابق با نرم های طبیعی زندگی بشری به باور عمومی خورانده می شود. بسیاری از زنان هنوز در کلیشه های دست و پاگیر نظام مرسالار اسیرند و بدیل دیگری را برای خود متصور نیستند هنوز فرزندآوری وانجام "کار خانگی" را با جنس زن، مترادف می شمارند.

سرمایه فرهنگی که در اختیار زنان است، آنان را به پذیرش شغل هایی مانند پرستاری، معلمی، آرایشگری، کار در مهد کودک و منشی گری وا می دارد که درآمد اقتصادی کمتری دارند. در نتیجه درآمدهای آنان مکمل درآمد مردان است و بدین لحاظ در قانون حقوق و دستمزد، انواع کاستی ها نسبت به آنان اعمال می شود.

برای حفظ نهاد خانواده می باید قوانین کنترل در باروری و سقط جنین در اختیار دین و دولت قرارگیرد. تن زنان باید به عنوان ابزار لذت جنسی و سکس تعریف شود. صنعت پورنوگرافی درآمد هنگفتی در توریسم، هتلداری، بار، کازینو و فضای مجازی ایجاد می کند.

ادیان توحیدی از یک سو تنبیه و کنترل زنان را موجه می دانند ولی از سویی دیگر به مردان گوشزد می کنند که زیاده روی نکنند و حامی زنان باشند تا مبادا " فرزندآوری" آنان مختل شود و آسیبی ببیند!

ماریا میس یکی از فمینیست های رادیکال هم معتقد است که:

تقسیم جنسی کار(به دلیل تقسیم اولیه در تولید انسان به وسیله زنان)، پیشگام تقسیم سرمایه داری کار است. بدون تقسیم حوزه عمومی و حوزه خصوصی و کار زنان خانه دار(تولید و بازتولید نیروی کار)، کار کارگران در بازار کار ایجاد نمی شد.

این استدلال به این معناست که رشد طبقات اقتصادی بر پایه اختصاصی شدن کار، ذاتاً با برقراری کنترل پدرسالارانه بر زنان که تولیدکنندگان اصلی زندگی هم در شکل بیولوژیک و هم در شکل اجتماعی هستند، درهم تنیده شده است، اولین تقسیم جنسی کار، پایه تقسیم کار در نظام سرمایه داری است.

علیرغم پیشروی های نظری و عملی، انواع و اقسام مقاومت ها برای حفظ نهاد خانواده صورت می گیرد؛ کلیسا- دولت، سینما، فضای مجازی و ماهواره همه به نوعی علیرغم عقب نشینی های قانونی و فرهنگی، تحت لوای فمینیسم لیبرال و محافظه کار و طرح شعارعوامفریبانه "برابری زنان و مردان"همچنان در تکاپوی حفظ نهاد "خانواده ای" هستند که از هم اکنون و در شرایط فعلی در بخش هایی از جوامع، مشروعیت خود را از دست داده است.

مارکس آنجا که از کار و ارزش افزوده سخن می گوید به درستی اذعان می کند که:

سرمایه را مطابق معمول می توان انباشت ثروت اجتماعی در شکل کالا یا پول تعریف کرد اما درعین حال به اساسی ترین شکل، رابطه ای اجتماعی است.

این رابطه اجتماعی خانواده را می آفریند و تداوم می دهد تا به کمیت و کیفیت نیروی کار مورد نیازش اضافه گردد اما درعین حال نمی تواند کل چیزی را که در نتیجه کار آفریده می شود تسخیر کند، چرا که خود نوعی تولید زیستی- سیاسی را می آفریند که قابل سنجش و اندازه گیری با زمان مصرف شده برای تولید یک کالا نیست و قابل تسخیر هم نخواهد بود و آن اندیشه یک زندگی اجتماعی است که به تسخیر سرمایه داری درنخواهد آمد و این اندیشه اعلام کرده است که خانواده نه نهادی مقدس بلکه واپسگرا و ارتجاعی است و انسان پیشرو، از آن گریزان است.